

### متن پرسش

هیچ وقت دوستی که مرا دوست بدارد چنان که من هم او را دوستی بدارم که یک اطمینان درست و دوستانه حاصل بشه نداشتم، همیشه تنها بودم چه در خانواده چه در اجتماع. در سن جوانی موهای سپیدی دارم که ۱۰ سال پیر تر از من ندارند، ظاهری بیمار که دلیلی برای آرایش نداشته چون نه دوستش داشتند و نه دوست داشته چنان که ادراک بشه. تا آسمان ها پر می‌کشم در بهشت ها قدم می‌زنم، جهنم ها را هم دیده ام همه و همه تا کنون به من «دوست داشته شدن ملموس نداد» و نه دوست داشتن کسی که احساس یگانگی به او کنم. گویا من است در کالبدی دیگر و من او در شکلی دیگر. به یاد دارم از همان طفولیت چنین بودم، نه اینکه فکر کنی قصه امروز و دیروز است؛ من دندان زمین را کنده بودم اما اگر قرار به زمین است کم تر از پیامبر خدا، کم تر از اهل البیت از زمین و زمان زیستن نمی‌خواهم و این یعنی اوج احساس، مال، دوست داشتن و دوست داشته شدن و پذیرش و بزرگی و تواضع، نه چون پادشاهان دنیا و نه چون مراجع و علما! بلکه همچون پیامبران و نه شکل آنها! خود آنها. جلسات دوشنبه شما را هم گوش می‌دهم اگر حرفی تازه و دلیر و از پیش رو می‌زنید بفرمایید و گرنه که خود را همان گوینده است. فقط آمدم به رشته تحریر شما و دیگران سخنانی تحریر شود و گرنه پیر تر از آنم که به کسی رجوع کنم.

### متن پاسخ

باسمه تعالی: سلام علیکم: همین‌طور است که می‌فرمایید. ما انسانیت خود را اگر در کامل‌ترین انسان که آخرین پیامبر نیز هست، نتوانیم درک کنیم، به گفته جناب نیچه همچنان پوچی و سرگردانی نصیب ما می‌شود. این‌جا است که قرآن را می‌توان در راستای این حضور خواند. البته «آن‌قدر ای دل که توانی بکوش»، آیا رجوعی که اخیراً به سوره مبارکه شمس شده، راهی می‌گشاید که خود را در مواجهه با روح بزرگ رسول خدا «صلوات‌الله‌علیه‌وآله» احساس کنیم. موفق باشید